

شیرازه

جرج ارول و حکایت فقر

زنده باد طبقه متوسط!

شرق: «زنده‌باد گل‌های آپارتمانی» اثر جرج ارُول روایت شاعری ضدسرمایه‌داری است که برای دهن‌کجی به پول، زندگی فقیرانه‌ای در پیش می‌گیرد. سقوط خودخواسته گوردن کومستاک به ورطه فقر از او انسان دیگری می‌سازد و او را به یک هستی رقت‌بار و منزوی سوق می‌دهد؛ آن‌قدر که دیگر احترامی برای خود قائل نیست و توان نوشتن را از دست می‌دهد. این رمان ارول را «حکایتی تلخ و دردناک از فقر» خوانده‌اند که با زبانی صریح و بی‌رحم روایت شده است. رمان با نقل‌قولی از کتاب مقدس قدیم آغاز شده است: «اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و پول نداشته باشم مثل نحاس صداد‌هنده و سنخ فغان‌کننده شده‌ام… و اگر جمع‌اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را نقل کنم و پول نداشته باشم هیچ هستم. و اگر جمع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و پول نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم. پول حلیم و مهربان‌ست؛ پول حسد نمی‌برد؛ پول کبر و غرور ندارد؛ خشم نمی‌گیرد و سوزن‌ن دارد. از راستی خوشوقت نمی‌گردد ولی با راستی شادی می‌کند. در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد… وال‌حال این سه چیز باقی‌ست یعنی ایمان و امید و پول اما بزرگ‌تر از این‌ها پول است». ارول در اقتباسش از کتاب مقدس قدیم، عهد جدید، باب سیزدهم، به طنز و کنایه به‌جای کلمه «محبت»، کلمه «پول» را جایگزین کرده تا نشان دهد پول تا چه حد در دوران سرمایه‌داری اصل و اساس همه‌چیز است. چنان‌که مترجم در یادداشتش شرح داده است عنوان تحت‌اللفظی این رمان می‌تواند «اسپیستررا را بالا نگه دار» باشد که البته او به دلیل نامأنوس بودن آن در فارسی از آن صرف‌نظر کرده است. اسپییستررا یک‌ابهی از خانواده آلاله با برگ‌های پیازی، گوشتی و سبز است که به‌عنوان گل زینتی آپارتمانی به کار می‌رود. این گیاه مقاوم و با طول عمر بالا در انگلستان عصر ویکتوریا بین طبقه متوسط محبوبیت بسیاری پیدا می‌کند و از این‌رو ارول، در کتابش اسپییستررا را نماد طبقه متوسط فرض می‌گیرد تا مفهومی از «اسپییستررا پرچم را بالا نگه دار» را برسانند. و به این ترتیب آن را می‌توان عنوانی فطن‌دار یعنی «هورا برای طبقه متوسط» تفسیر کرد. خاندان کومستاک به تعبیر ارول، به «ملال‌انگیزترین طبقات، وسط طبقه متوسط، یعنی مردمان با اصل و نسب بی‌زمین تعلق داشت که «به فقر فلاکت‌باری که داشتند، نمی‌توانستند فیس و افاده بیابند که بله، ما خاندانی کهن هستیم که به دام روزگار نامراد گرفتار آمده‌ایم؛ آخر آنها اصلا خاندانی قدیمی نبودند، فقط از آن دسته خانواده‌هایی بودند که در موج کامیابی‌های عصر ویکتوریا بالا آمده بودند و سپس قبل از فروکش‌کردن موج، غرق شده بودند. گوردن وقتی از خانواده خود تعریف می‌کند تنها چند نفر مانده‌اند: «عمو‌والتر با دلالی‌ها و بیماری‌هایش؛ عمه آنجلا با گردگیری سرویس جای‌خوری چینی… و عمه شارلوت که هنوز داشت به زندگی تیره‌وتار نباتی خود ادامه می‌داد». چند آدم به‌درد‌نخور که به طرز عجیبی بی‌حال و کسل‌کننده و بی‌خاصیت بودند. «احتمالا بعضی کومستاک‌ها و اقوام دوری بودند، اما اگر کسی هم باقی مانده بود، حتما نروتمند شده و رابطه‌شان را با اقوام فقیر و بیچاره خود قطع کرده بودند؛ چون پول رنگین‌تر از خون است.»



مدرای بیشتر با روزگار

«عصر بی‌گناهی» اثر ایدیت وارتن، نامدارترین نویسنده زن آمریکا‌ست و نخستین زنی که موفق به دریافت جایزه ادبی پولیتزر شد. این رمان که در قرن نوزدهم و در عصر طلایی آمریکا می‌گذرد، داستان زندگی نیولند آرچر، اشراف‌زاده‌ای نیویورکی است که در شرف ازدواج با زنی سنتی است، اما ماجرای زندگی او به‌گونه دیگری رقم می‌خورد. در همین هنگام با دختری آشنا می‌شود که تازه از اروپا آمده و روحیه سرکش و استقلال‌طلبی دارد که توجه نیولند را به خود جلب می‌کند و همین آشنایی ذهن و تفکراتش را به هم می‌ریزد. او با دنیایی متفاوت از افکارش مواجه می‌شود و باید بین عقل و احساسش انتخاب کند. در خیالی منتقدان از الیف بائتمن معتقدند وارتن عموماً نویسنده‌ای خوش‌بین نیست اما در آخرین فصل از «عصر بی‌گناهی»، آدم‌ها کمتر ریاکارند و تمایل بیشتری برای دین و پذیرش جهان از خود نشان می‌دهند. «زندگی بهتر و مدارای بیشتر با روزگار؛ این بزرگ‌ترین درس و ضرورتی است که رمان به ما می‌آموزد و ایدیت وارتن آن را با کلمات بیان می‌کند». در بخشی از کتاب آرچر به مرور گذشته‌اش نشسته است: «کنون با مرور گذشته‌اش متوجه شد که چگونه در جنگ‌ال عدالت اسیر شده است. انجام وظیفه ظاهرا انسان‌ها را از کار‌های دیگر غافل می‌کرد. قدرت تخیل انسان که به‌سهولت تابع محیط می‌شود، که فراسوی زندگی روزمره می‌رود و مجذوب بازی‌های تقدیر می‌شود… اما به قول آرچر مرزبندی میان درست و نادرست، خوب و بد، مجال چندان‌ی برای عوامل پیش‌بینی‌شده باقی نگذاشته بود. در ابتدای کتاب زندگی‌نامه مختصر و مفیدی درباره نویسنده آمده است؛ اینکه وارتن در ۱۸۴۶ در نیویورک و به گفته خودش در طبقه مرفه به دنیا آمده و سال‌هایی را در اروپا زندگی کرده است و همان‌جا با هنری جیمز آشنا می‌شود که تأثیری عمیق و درازمدت بر زندگی و آثار او باقی گذاشت. اولین اثر وارتن کتابی با عنوان «تزئین منازل» بود که در سال ۱۸۹۷ در ژانر ادبیات غیرداستانی منتشر کرد. اما بعد از گذران یک دوره افسردگی به توصیه پزشک معالجش گویا به نوشتن داستان روی می‌آورد. نخستین داستان‌های وارتن در مجله «سکرینیز» منتشر شد و بعد از آن چندرمان: «گرایش بیشتر» (۱۸۹۹)، «سگ محک» (۱۹۰۰)، «مراحل ورخیم» (۱۹۰۱)، «وادئ تصمیم» (۱۹۰۲)، «خلوتگاه» (۱۹۰۳) و «هیوط انسان و داستان‌های دیگر» (۱۹۰۴) را منتشر کرد. اما با رمان پر فروش «خانه شادی» در سال ۱۹۰۵ به شهرت رسید و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رمان نویسان عصر خود، به خاطر بینش تیز اجتماعی و باریک‌اندیشی هوشمندانه و طنزآمیزش شناخته شد. وارتن سال ۱۹۰۶ به پاریس رفت و رمان «مادام دوتر» را نوشت و مدت‌های طولانی حتی در طول جنگ در فرانسه ماند و سازمان‌دهی کمک‌رسانی به پانهندگان بلژیکی را عهده‌دار شد و به همین خاطر نشان لژیون دنور را دریافت کرد. او همچنین دو رمان درباره جنگ نوشت: «مارن» و «فرزندی در جبهه»، تا اینکه در سال ۱۹۲۰ رمان «عصر بی‌گناهی» را نوشت که به خاطر آن جایزه پولیتزر را از آن خود کرد.



عصر بی‌گناهی

ایدیت وارتن

ترجمه مینو منتبری

انتشارات وال

بازخوانی محوری‌ترین اندیشه حافظ



محمدبقایی (ماکان)

محمدبقایی (ماکان)

بازخوانی محوری‌ترین اندیشه حافظ

این‌که می‌گویند حافظ مراد و مرشدی نداشته، بر اساس بسیاری از شواهدی که در دیوانش آمده، نظری پذیرفتنی نیست، ازجمله این‌که در بیتی به روشنی می‌گوید:

گر بپر مغان مرشد من شد، چه تفاوت/ در هیچ سَری نیست که سری ز خدا نیست
مقصود رند شیراز این است که اسرار الهی در هر سری وجود دارد و نشانه‌های حقیقت مطلق را می‌توان در همه‌چیز و همه‌جا یافت. این اندیشه که در عرفان ایرانی سابقه‌ای دیرین دارد، در شعر حافظ به صورت‌های مختلف بیان شده:

گفتم صنم‌پرست مشو با صمدنشین/ گفتا به کوی عشق، هم این و هم آن کنند
در غزلی نیز با تمثیلی تطبیقی میان درخت سرو که در نزد مزدیسنان دارای قداست است و درختی که در کوه سبنا آتش در آن افتاد و با موسای نبی سخن گفت، همان آتش یا نور حقیقت مطلق را در سرو می‌بیند:

بلبل ز شاخ سرو به گل‌بانگ پهلوی/ می‌خواند دوش درس مقامات معنوی/ یعنی بیا که آتش موسی نمود/ گل تا ز درخت،

از تناسب معنایی و لفظی ابیات مذکور پیدا است که مقصود از سرو، درخت منسوب به شخصیتی است که حافظ او را مرشد خود می‌داند؛ یعنی پیر مغان که در تصور حافظ منزلت بسیار شامخی دارد، چندان که خواجه شیراز با همه مناعت طبع بر آستانش سر می‌ساید و پیوسته خاک‌بوس آن درگاه می‌شود:

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی/ فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است

باید توجه داشت که یکی از معانی کلمه «از» بیانگر آغاز و منشأ چیزی است که پیش‌تر وجود نداشته. بنابراین وقتی حافظ می‌گوید «از آن زمان» یعنی تا آن هنگام از دلیل راه با مرشد و پیری تبعیت نمی‌کرده و از این زمان است که شخصیت دلخواه خود را می‌یابد.

بدهی‌های است که بیروی از آرا و اندیشه‌های چهره‌ای مطلوب الزاماً نیاز به هم‌زمانی با او ندارد. چنان که خیام به‌رغم تفاوت زمانی با پورسینا و بی‌آنکه مستقیماً معلمش بوده باشد او را «معلم من» می‌نامید. از این گذشته تمامی «بهران عقیدتی و فکری که امروزه بیروانی بی‌شمار دارند، قرن‌ها پیش می‌زیسته‌اند که خود حافظ با توجه به تعداد دوستان‌ارش ازجمله آنها است. دیگر این‌که بازنگری در افکار و ارزش‌های پیشین و تثبیت‌شده، لازمه هر ذهن پویا و ژرف‌اندیش است و چشم‌اندازی متفاوت از گذشته در برابرش می‌گشاید که نام دیگرش تحول فکری است. چهره‌هایی مانند ناصرخسرو، سنایی، نظری نیشابوری، فضیل بن عیاض، اکوستین قدیس و بسیاری دیگر از این زمره‌اند. حافظ نیز وقتی به زمانی اشاره می‌کند که بر آستان پیر مغان روی نهاد، یعنی جهان‌بینی متفاوتی از آنچه داشته یافته است. این زمان بی‌گمان به دنبال تجربه‌ای طولانی و ارزیابی ارزش‌های معمول بوده است که همانند چهره‌های مذکور به نیمه دوم عمرش مربوط می‌شود. از این‌ زمان است که جهان و آنچه در او هست را با فتوای پیر مغان می‌سنجد. این پیر که آموزه‌هایش از عهد «قدیم» و در حکم فتوا است، دارای آیین خاص خویش است. وقتی حافظ به روشنی می‌گوید که پیر مغان مرشد و مقتدای او است به نظر نمی‌رسد روشن‌تر از این باشد درخصوص این پرسش که پیر او کیست پاسخی یافت. ستایش‌های فراوانش از این شخصیت که به خلاف آنچه برخی می‌پندارند به‌هیچ‌روی ذهنی نیست، تأییدی است بر این نظر. ازجمله در ابیاتی مانند:

بنده پیر مغانم که ز جهلم بره‌انم/ پیر ما هرچه کند عین ولایت باشد
اگر او آزادی خود را در بندگی پیر مغان می‌داند، به سبب ویژگی‌هایی است که در او دیده. ازاین‌رو هر آنچه را که مغایر شیوه تفکر این پیر باشد اباطیلی می‌داند که باید از سر بیرون کرد:

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است/ دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
بنابراین از مصاحبت پیر مغان دل نمی‌کند و صلاح خود را در مجالست با او می‌بیند. حافظ به‌عنوان شاعری جامعه‌اندیش وقتی سخن از «صلاح کار خود» می‌گوید در واقع من با خودی

به مناسبت روز بزرگداشت حافظ

بازخوانی محوری‌ترین اندیشه حافظ



این آیین جای دارد، کلیمان نیز موسی را پیر خود می‌دانند و گاه که

سوگند می‌خورند می‌گویند به «پیرخ موسی». این ترکیب در میان

توده مردم نیز معادل پیامبر به کار می‌رود، چنان‌که گاه به هنگام سوگند می‌گویند «به پیر و پیغمبر». کلمه پیر با همین لفظ در زبان

انگلیسی به معنای بزرگ و والا‌مقام است. این کلمه با تحریف به صورت «پتر» درآمده که در گیلکی، مازنی و فرانسوی با تلفظی

یکسان به معنای پدر و بزرگ قوم و قبیله به کار برده می‌شود، ولی بخش دیگر این اصطلاح یعنی «مغان» بنا به گفته سیسرو

خطب رومی که در یک قرن پیش از میلاد می‌زیست و آثارش از

سرمایه‌های بزرگ ادبی و حکمی جهان محسوب می‌شود، کسانی

بودند که در «نزد ایرانیان از فرزانگان و دانشمندان طراز اول به شمار می‌آمدند و به لحاظ معنوی چندان مورد احترام مردم

بودند که کسی پیش از آموختن تعلیم آنان به پادشاهی ایران نمی‌رسید». بنابراین می‌توان دریافت که مغان از برترین روحانیان بودند و موقعیت و منزلت بسیار برجسته‌ای داشتند. بر این اساس پیر یا پیشوای مغان نمی‌تواند موجودی ذهنی باشد، به‌خصوص اینکه حافظ صفاتی را به این پیر نسبت می‌دهد که دلیلی بر وجود او در عالم واقع است. صفت داشتن خواه سلبی یا ایجابی دال بر وجود او نیست؛ چیزی تا کسی است. هر آنچه فاقد صفت یا هویت باشد یعنی ناموجود است.

اینکه حافظ به شخصیتی حقیقی نظر داشته که بی‌گمان از ترس محتسب عنوان «پیر مغان» را -برای او برگزیده و مقتدا خوش قرار داده، نه‌تنها از صفاتی که به او نسبت می‌دهد آشکار است، بلکه آموزه‌های او را نیز در جای‌جای سروده‌هایش بیان می‌دارد که بی‌شک پیش از آموختن تعلیم آنان به پادشاهی، زیرا اگر پرداخته ذهنش بود از ابیاتی مانند «از آن زمان که بر آستان او

نهادم روی» این معنا برمی‌آید که بر آستان خودش یا بر تجسم افکار خودساخته‌اش روی نهاده که به لحاظ منطقی پذیرفتنی نیست، یا وقتی می‌گوید «بنده پیر مغانم که ز جهلم بره‌انم» یعنی خودش از مخلوق ذهن خودش می‌خواهد که او را از جهل بره‌اندا یا مقصودش از «پیر مغان حکایت معقول می‌کند»

پیر سا گفت خطا بر قلم صنع نرفت/ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
بنابراین چنین شخصیتی باید با مبدا آفرینش مرتبط و از افکار عادی بسیار برتر باشد.

از اینها گذشته، اصطلاح «پیر مغان» بر اساس تمامی ابیاتی که در دیوان حافظ آمده به معنای کسی است که در راس هرم آیین مغان قرار دارد یا به عبارت دیگر پیشوا و رهبر آنان است؛ همان‌طور که برای مثال عیسی در دنیای مسیحیت «شبان مسیحیان»، «استاد آبا، کلیسا»، یا «راس کلیسا» خوانده می‌شود که در بالاترین مرتبه

هجدهمین زن برنده نوبل ادبیات



در آن تصویری از کره جنوبی امروزی به دست داده شده است. «گیاهخوار» زمانی است که به سه بخش تقسیم شده و روایتی قابل توجه و داستانی گیرا دارد. قهرمان این رمان در بی بحرانی که در زندگی‌اش به وجود می‌آید، تصمیم می‌گیرد خوردن گوشت را رها کند اما این تصمیم او برای جامعه پیرامونی‌اش غیرعادی به‌شوک‌کننده به شمار می‌رود. «کتاب سپید» رمان دیگری از هان کانگ است که نخستین‌بار در سال ۲۰۱۶ منتشر شد. نویسنده در این رمان به تأمل در رنگ سفید پرداخته است.
راوی این رمان بی‌نام‌ونشان است و در دنیای سفید و دوقلوی صفحه خالی و

عطف

سازگاری

با خشک‌سالی

جوادلکریان

رویارویی و سازگاری ایرانیان با خشک‌سالی در طول تاریخ جلوه‌ای حماسی و ستایش‌برانگیز از اراده فولادین فرزندان فلات ایران در روبه‌روشدن با مشکلات و سختی‌های روزگار است. سازگاری با خشک‌سالی که ریشه در اساطیر ایرانی دارد، باورهایی گران‌قدر چون ارزش و حرمت آب را شکل داده است و امروز باید از آن برای رویارویی دیگر با خشک‌سالی یاری جست. کتاب «تاریخ خشک‌سالی در خراسان رضوی» با نگاهی علمی ومستند سعی دارد تصویری مناسب از خشک‌سالی و لزوم سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری صحیح درباره این پدیده ارائه دهد. در این کتاب روایت‌هایی اسطوره‌ای آمده که در آن هرچند دیو خشک‌سالی در چهره افراسیاب ویرانگر، به نابودی آبادی‌ها و کاریزها می‌پردازد، اما آرش کمانگیر با پرتاب تیز که نماد بارش است در روز جشن تیرگان، این جشن باران، به خشک‌سالی پایان می‌دهد و شادی را به ایرانیان هدیه می‌بخشد. نکته جالب تمامی این روایات اساطیری این است که کانون همه این مبارزات خراسان است. در برگ‌های تاریخ هم آمده که داریوش خشک‌سالی را هم‌تراز با دروغ و دشمنی به حساب می‌آورد و در دوره هخامنشیان زراعت و جنگ برابری می‌کنند و مرد آزاد شایسته هر دو است که در اینجا زراعت حاکمیت از وجود یک شبکه آبیاری منظم با امکانات ذخیره‌سازی و بهینه‌سازی آب دارد. کتاب پس از روایات اسطوره‌ای و گزارشات تاریخی سراغ گفت‌وگو با افراد مرتبط با موضوع یعنی صاحب‌نظران دانشگاهی، کارشناسان، مدیران حوزه آب و کشاورزی و فعالان محیط زیست در چارچوب شیوه تاریخ شفاهی می‌رود و «سندپژوهی» را به‌عنوان شیوه‌ای تکمیلی مورد توجه می‌دهد. فصل بعدی کتاب از توسعه ناموزون که در حوزه آب ازجمله در حفر چاه عمیق و آبیاری قطره‌ای نمایان شده و مصرف‌کرای آب را تشدید کرده، انتقاد می‌کند و از زیبایی فرهنگ قنات و قناعت یاد می‌کند که فرهنگ خراسان را اعتلا می‌بخشد. راهکارهای مواجهه با خشک‌سالی در چهار سطح نظام‌های آبیاری، نظام‌های زراعی، نظام‌های مدیریتی و نظام‌های فرهنگی و اجتماعی در خراسان در چهارمین فصل مورد بررسی قرار گرفته است. امروزه بیوند متناسب میان روش‌های سنتی و جدید می‌تواند راهگشا باشد؛ برای مثال هنوز استفاده از آبگیر و آب‌انبار می‌تواند مدنظر قرار گیرد و همچنین باید از علوم جدید برای ساخت سازه‌های جدید برای تغذیه آبخوان‌ها یعنی سفره‌های آب زیرزمینی در دشت‌های خراسان بهره برد. در زمینه نظام‌های زراعی هم انتخاب الگوی کشت مناسب، حذف یا کاهش تولید برخی محصولات کشاورزی و جایگزینی با محصولات سازگار با کم‌آبی و فنون و راهکارهایی همچون خاک‌ورزی حفاظتی، زهکشی و کشت گلخانه‌ای می‌تواند به مهار خشک‌سالی کمک کند.
در بخش نظام‌های مدیریتی یکپارچه سازی تصمیمات و اقدامات گرفته‌شده در تمامی سازمان‌های مرتبط و میدان‌دادن به مدیریت مردمی یعنی تشکل‌های مردم‌نهاد و کشاورزان توصیه شده است. در زمینه فرهنگی و اجتماعی فراگیرشدن و دانم‌ی شدن آموزش‌های مرتبط با آب و خشک‌سالی در آموزش کشاورزان، زنان و دیگر شهروندان به‌اضافه توجه خاص به نظارت علمی پژوهشگران دانشگاهی در جهت فرهنگ‌سازی مورد توجه واقع شده و به اصل فرهنگ‌سازی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین راهکارهای رویارویی و سازگاری با خشک‌سالی تأکید شده. چراکه در دوران جدید حذف سنت‌ها و نبود یک سازمان منظم و کارآمد برای آموزش مردم در جهت شناخت خشک‌سالی یکی از مشکلات مهم بوده که باعث شده تا در هنگام بروز خشک‌سالی مردم از آمادگی لازم برخوردار نباشند و این مسئله ضرورت آموزش همگانی برای رویارویی و سازگاری با خشک‌سالی را یادآور می‌شود.